

در سقیفه فقط پنج رای



وجود داشت



و تصمیم ، آشکارا با او مخالفت کردند ، و به دیگری رای دادند ، سخنرانی « سعد » پیرامون دعوت انصار به قبضه کردن زمام امر ، به پایان رسید . گروهی او را تصدیق کردند و گفتند : ما جز تو کسی را نمیخواهیم ، ولی گروهی از آنان چنین گفتند : هر گاه مهاجران و قریش ، خود را ، بر اثر پیوند خویشاوندی با پیامبر ، برای این کار لایق و شایسته دیدند مادرپاسخ آنان باید بگوئیم که « منا امیر » و « منکم امیر » باید درئسی از ما ، و درئسی از آنان تعیین گردد .

نظریه دورئسی ، در حقیقت يك نوع عقب نشینی روشنی از هدفی بود که انصار برای آن گرد آمده بودند و لذا هنگامی که سعد از گفتگوی آنان آگاه گردید ، در تأثر شدیدی فرو رفت و گفت : **هذا اول الوهن** : یعنی : این نظر ! گامی به عقب

اکثریت قریب به اتفاق حاضران در سقیفه را ، گروه انصار که به ظاهر هوادار « سعد بن عبادة » بودند ، تشکیل می داد ، و در میان آن اجتماع ، از افراد مهاجر ، جزایی بکر ، عمرو ابوعبیده کس دیگری نبود ، - مع الوصف - سعد با داشتن آن همه طرفدار ، از صحنه سیاست طرد شد ؛ و مردی با داشتن فقط پنج رای ، برای خلافت انتخاب گردید ، سپس به مرو زمان ، از این و آن ، بیعت گرفته شد و زمام امور را ابوبکر به دست گرفت .

علت شکست « سعد » و پیروزی يك اقلیت ناچیز ، این بود که برخی از سران « خزرج » و رئیس مطلق قبیله « اوس » در باطن با انتخاب سعد موافق نبودند ، اگر چه در ظاهر همگی به نام « حزب انصار » در سقیفه ، گرد آمده بودند ولی بهنگام اخذ رای

و به زمامداری و خلافت ، از دیگران شایسته تر می باشند .

سپس وی برای جلب انصار ؛ و تجدید خاطرات تلخ دیرینه تیره های «خزرج» و «اوس» که سبب می شود که آنان وحدت نظر را از دست بدهند چنین گفت : «فضیلت و موقعیت و سوابق شما در اسلام برای همه مردم روشن است ، کافی است که پیامبر شما را برای دین خود کمک و یار اتخاذ کرد ، و بیشتر یاران و همسران پیامبر از خاندان شما است ، اگر از گروه سابقین در هجرت ، بگذریم ، هیچ کس به مقام و موقعیت شما نمی رسد ، بنابراین چه بهتر ، ریاست و خلافت را گروه سابق در هجرت به دست بگیرند و وزارت و مشاوره را به شما واگذار کنند و آنان هیچ کاری را بدون تصویب شما انجام نمی دهند» (۲)

«هرگاه خلافت و زمامداری را قبیله «خزرج» به دست بگیرد ، «اوسیان» از آنها کمتر نیستند و اگر اوسیان گردن بسوی او دراز کنند ، خزرجیان از آنها ، دست کم ندارند ؛ گذشته از این ، میان این دو قبیله خونهای ریخته و افرادی کشته شده ، و زخمهای غیر قابل التیام پدید آمده است ، که هرگز فراموش شدنی نیست ، هرگاه یک نفر از شما خود را برای خلافت آماده کند ، و انتخاب گردد ، بسان این است که خود را در میان «فک شیر» افکنده و سرانجام میان دو فک مهاجر و انصار ، خرد

نهادن و نشانه عدم رشد اجتماعی ، و نبودن عزم قاطع در تعیین رئیس از جبهه انصار ، است .

او به خوبی دریافت که اشاعه فکر «دوررئسی» نه تنها «تز» غیر معقولی است ، بلکه تمام کوششهای انصار را عقیم می سازد ، و به جبهه مهاجر اجازه خواهد داد که برای منحصر ساختن رئیس در جبهه خود ، فعالیت بیشتری کنند زیرا نیمی از افکار طرفداران سعد ، بدون کوشش با آنان موافق است و طبعاً فعالیت خواهند کرد تا نیم دیگر را به عناوینی با خود موافق سازند ، در واقع پیدایش نظر دوررئسی در میان انصار ، نه تنها آغازستی و ورشکستگی سیاسی بود ، بلکه در واقع هم آغاز آن ، و هم پایان آن بود ، این ضعف و سستی روشن اجازه داد که ابی بکر ، به رفیق خود دستور دهد نرمی و آرامی را پیش بگیرد و تندی نکند زیرا موقع تندی ، نیست ، و خود او خطبه ای به شرح زیر ایراد نمود (۱) :

«خداوند محمد را برای پیامبری بسوی مردم اعزام نمود ، تا او را بپرستند شریک و انبازی برای او قرار ندهند ، برای عرب ترك آیین شرك ، سنگین و گران بود ، گروهی از مهاجران به تصدیق و ایمان و یاری او ، در لحظات سخت بر دیگران سبقت گرفتند و از کمی جمعیت خود نهراسیدند آنان نخستین کسانی بودند که به او ایمان آوردند و خدا را عبادت نمودند ، آنان خویشان و ندان پیامبرند

(۱) تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۱۹

(۲) تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۲۰

باید زمام خلافت را به دست بگیرند که نبوت درخاندان آنها بوده است ...

« ابو عبیده » سومین مهاجر حاضر در سقیفه ربه انصار کرد و گفت : شما گروه انصار نخستین کسی بودید که پیامبر را یاری کردید دیگر شایسته نیست نخستین فردی باشید که آئین او را دگرگون بسازید .

صفحه تاریخ ورق میخورد

حساسترین لحظه تاریخ فرارسید ! سکوت مبهمی بر مجلس حکومت می کرد ، نخستین اقدام و عمل از یک طرف ، می توانست ، سرنوشت خلافت را روشن کند اگر در آن لحظه تنها ، خزر جیان بر می خاستند و با رهبر خود بیعت میکردند ، کار تمام می شد ! اما همانطور که گفته شد ، اکثریت قریب به اتفاق آنان ، افراد ساده دل و نزدیک بین بودند . و گرنه هرگز نمی گذاشتند که کار به اینجا برسد و پیش از آمدن مهاجران ، کار بیعت را به آخر می رساندند .

در این جا ، عامل دیگری سرنوشت تاریخ را دگرگون ساخت و به حکم مثل معروف « کرم درخت از خود درخت است » شخصیتی از خزر جی به نام « بشیر بن سعد » که پسر عموی سعد بن عباد بود ، از توجه خزر جیان و در ظاهر « اوسیان » به پسر عموی خود « سعد » سخت رشک برد ، و از درون ناراحت بود ، برای بهم زدن اوضاع ، برخاست سکوت مجلس را بالحن خاصی درهم شکست ، و برخلاف

میشود ، (۱)

وی در سخنان خود ، گذشته از اینکه ، خواست هر دو گروه را از خود راضی سازد ، و قلوب همه را به دست آورد ، کوشش نمود که به طور غیر مستقیم به آتش اختلاف دامن زند و وحدت کلمه و نظر انصار را از بین ببرد ، و در برابر « تز » نامعقول آنان که می گفتند : اجتماع مسلمانان باید بصورت دورئسی اداره شود ؛ یک تز نسبتاً معقول که همان تقسیم « خلافت » و وزارت و معاونت ، میان مهاجرو انصار ، باشد ، در اختیار آنان گذارد .

در این میان ؛ « حباب بن منذر » که نسبت به دیگران مرد مصممی بود ؛ برخاست و انصار را برای قبضه کردن امر خلافت تحریک نمود و گفت : مردم برخیزید زمام خلافت را به دست بگیرید ، مخالفان شما در سرزمینها و زیر سایه شما زندگی می کنند و هرگز جرأت آن را ندارند که با شما مخالفت نمایند ؛ رای ، رای شماست ...

گوینده تا آنجا که توانست ، روح برتری - جوئی در خلافت را در انصار زنده نمود ، جز اینکه در پایان روی سادگی « تز » نامعقول « دورئسی » را پیشنهاد داد ، از این جهت خلیفه دوم فرصت را منتهم شمرد و برخاست ، با شدیدترین لحنی ، بر او اعتراض کرد و گفت : هرگز دوشتر را نمیتوان با یک دیسمان بست هرگز عرب زیر بار شما نمیروند ، و شما را برای خلافت نمی پذیرند ، در صورتیکه پیامبر آنها ، از غیر شماها است کسانی

فرزند عاق خزرج و يك فرد نمك نشناس و حسود ، خواند ، به «اوسیان» که از لحظه نخست یار رئیس خزرج موافق نبودند جرأت داد که هر چه زودتر از این پیش آمد استفاده کنند ، و از اینکه مخالفت از ناحیه خود خزرجیان آغاز گردیده بود ، سخت خوشحال بودند .

روی این اساس رئیس اوسیان «اسید بن حضیر» بدون فکر و مشورت و بدون اینکه مصالح اسلام و یا لایق افراد قبیله خود را در نظر بگیرد ، از يك احساسات تند و زود گذر ، پیروی کرد ، به کسان خود ، گفت : هر گاه خزرجیان گوی خلافت را بر بایند و زمام امور را بدست بگیرند ، يك نوع فضیلت و برتری پیدا نموده و هرگز برای شما نصیبی قائل نمی شوند ، هر چه زودتر برخیزید و با ابی بکر بیعت کنید ، خود او برخاست با او بیعت کرد و «اوسیان» نیز ؛ همگی با او بیعت نمودند و دیگر متوجه نشدند اگر قریش نیز زمام امور را بدست بگیرد ، چیزی نصیب آنان نخواهد شد ، در موقع بیعت ، سعد بن عباد که در گوشه سقیفه نشسته بود ، موردی اعتنائی قرار گرفت و زیر دست و پا مانده و مشاجره سختی میان او و عمر در گرفت ولی عمر با سفارش ابی بکر و با هوشیاری خود دریافت که تندی با سعد ، صلاح نیست ؛ فوراً به خلیفه سفارش کرد از سعد دست بردارد .

ابی بکر به همین مقدار از بیعت اکتفا ورزید و خود را خلیفه منتخب از طرف مهاجر و انصار ، تصور نمود . در حالی که گروهی دور او را گرفته

توقع خودی و بیگانه ، گفت : پیامبر از قریش است خویشاوندان پیامبر برای موضوع زمامداری از ماها شایسته تر و لائق ترند ، چه بهتر کار خلافت را به خود آنان واگذار کنید و با آنان مخالفت نکنید !

ابوبکر احساس کرد جبهه انصار که با مخالفت شخصیتی مانند «بشیر» وحدت کلمه را از دست داده است ، خصوصاً قراین ، گواهی میداده که سران «اوس» نیز با او توافق روحی و قلبی ندارند ، - لذا - فوراً فرصت را منتقم شمرده و برخاست و گفت : مردم ! به نظر من عمر و ابوعبیده برای خلافت شایستگی دارند ، اکنون با هر کدام می-خواهید ، بیعت کنید ، ناگفته پیداست این پیشنهاد ، رنگ جدی نداشت والا دونفر را پیشنهاد نمی کرد بلکه مقدمه آن بود که آن دونفر برخیزند و بگویند : با وجود شما نوبت به ما نمی رسد ، چنانکه همانطور شد و هر دونفر برخاستند و گفتند تو از ما شایسته تر هستی ، تو هم سفر رسول خدا در غار «ثور» می باشی ، چه کسی میتواند در این امر بر تو سبقت بگیرد ، سپس گام به پیش نهادند و به طرف ابی بکر رفتند و گفتند دست خود را باز کن تا ما بتو به عنوان خلیفه مسلمین ، بیعت نمائیم ، «بشیر بن سعد» ، از شادی در پوست نمیکنجید و از اینکه توانسته بود ضربت محکمی بر سعد وارد سازد سخت خوشحال بود ، و برای گسترش شکاف اختلاف ، بر عمر و ابوعبیده سبقت گرفت و دست ابی بکر را برای خلافت فشرده ، اقدام متهورانه «بشیر» برضد سعد ، در عین اینکه خشم گروهی را برانگیخت و حباب بن منذر او را ،

رساترین جمله‌ای که می‌تواند ماهیت این بیعت را برای ما تشریح کند ، جمله‌ای است که «عمر» بعدها در دوران خلافت بالای منبر درمکه گفت :
«وَاللّٰهُ مَا كَانَتْ بَيْعَةُ اَبِي بَكْرٍ الْاَشْرَ فِلْتَةً و قِي اَللّٰهُهَا و مَن بَايَعَ رَجُلًا مِّنْ غَيْرِ مَشُوْرَةِ الْمُسْلِمِيْنَ لَا بَيْعَةَ لَهُ» .
 : بخدا سوگند ، بیعت با ابی بکر ، و انتخاب وی برای خلافت يك کار نابهنگام و بدون مشورت بود ، خدا مسلمانان را از شر آن نگاهداشت ، و هر کس بدون مشورت با مسلمانان ، با کسی بیعت کند ؛ بیعت او ارزش نخواهد داشت (۲)

بودند ، از سقیفه خارج شد در این لحظه ، اگر چه ابی بکر پیروز گردید و داد و فریاد به نفع او به راه افتاد ، ولی در حقیقت او با پنج رای و با فکر پنج نفر روی کار آمد ، یعنی با بیعت « بشیر بن سعد» از خزرج ، و اسید بن حضیر از اوس ، و عمر ، و ابو عبیده و خود خلیفه از مهاجران ، این موفقیت به دست آمد ، و اگر افراد قبیلۀ اوس با ابی بکر بیعت کردند ، خود دارای رای نبودند بلکه مجریان نظریه رئیس قبیلۀ بودند ولی کسان رئیس خزرج ، بدون اینکه با کسی بیعت کنند ، سقیفه را ترک گفتند . و بنا به نقل طبری گفتند : که ماجز باعلی ، با کسی بیعت نمی‌کنیم (۱)

غفلت و بیخبری

امام سادق (ع) میفرماید :
اعظم الفسادان یرضی العبد بالغفلة عن الله
 بالاترین فساد این است که انسان از خدا غافل و بیخبر شود (که چنین کسی از هیچگونه گناهی پروا ندارد)

(۱) تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰۲

(۲) سیره ابن هشام ج ۲ ص ۶۵۸ و تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۰۵